



صاحب‌ان: تیر و سوسه هکاهان افریخت‌زمان
مدیر مسئول: محمود جعفری / سرمدی: پاره جعفری
نشانی: کرج، باور تلون، خیابان فرهنگ، جنب کانون
کارشناسان: رسمی دادگستری
تلفن: ۰۲۶۳۳۵۳۳۸۸-۳۳۵۳۳۸۸-۳۳۵۳۳۸۸
۲۴۵۲۰۱۰۱
استاد: PVAH
چاپ: کارگر

بگشاید قبا تا بگشاید دل من

که گشادی که مرابود ز پهلوی تو بود

به وفای تو که بر تربت حافظ بگذرد

کز جهان می‌شد و در آرزوی روی تو بود

عمر که بی‌عشق رفت

هیچ حسابش مگیر

آب حیاست عشق در

دل و جانش پذیر

مولانا

صبح ۵:۴۶

طلوع آفتاب ۷:۵۲

اذان ظهر ۱۲:۰۷

غروب آفتاب ۱۷:۴۰

اذان مغرب ۱۷:۴۰

برگه

در پایان تعداد سالهای زندگی‌تان

اهمیتی ندارد آنچه مهم است، زندگی

جاری در خلال این تعداد سال‌هاست.

آبرام‌لیکتکن

برش

روایت متفاوت از تیر «شاه‌رفت»

تیر «شاه‌رفت» یکی از ماندگارترین تیرهای مطبوعات دوران انقلاب ۱۳۵۷ است که در ۲۶ دی ماه در صفحه نخست روزنامه اطلاعات نقش می‌بندد.

به گزارش پیام آشنا به نقل از سایت تاریخ ایرانی، در روز ۲۶ دی ۱۳۵۷ محمدرضا پهلوی آخرین شاه ایران، تهران را به مقصد آسمان مصر ترک کرد سفری بی بازگشت که خبر آن به سرعت در ایران و جهان پیچید و زیر عنوان «شاه‌رفت» تیر درشت روزنامه های عصر تهران شد.

وی به همراه فرح دیبا همسر، سه فرزند از چهار فرزندش (ولیعهدش از چندین ماه پیش در ایالات متحده امریکا مشغول به تحصیل بود)، مادر همسرش و برخی از مقامات ارتش به فرودگاه رفت. صاحب منصبان ارشد ارتش شورای اسلطان و سایر مسئولان و سایر وزیر برای بدرقه شاه در فرودگاه حضور یافتند. سرانجام پس از مدت کوتاهی هواپیمای نیروی هوایی به پرواز درآمد و شاه در اولین مرحله از سفر بدون بازگشت خود وارد آسمان مصر شد. شاه و همراهانش به هنگام ورود به مصر مورد استقبال رسمی و تشریفاتی افروسلان رئیس جمهور ایران کشور قرار گرفتند و سادات میهمانان را به هتلی در یک جزیره مصنوعی در وسط رود نیل انتقال داد.

تیر «شاه‌رفت» یکی از ماندگارترین تیرهای مطبوعات دوران انقلاب ۱۳۵۷ است که در ۲۶ دی ماه در صفحه نخست روزنامه اطلاعات نقش می‌بندد.

مرحوم غلامحسین صالحیار سردبیر وقت روزنامه اطلاعات در خاطرات شغلی خود به تاریخ ۲۴ دی ماه ۵۷، که سیدفرید قاسمی آن را نقل کرده می‌گوید: «چون رفتن شاه قطعی است و تواتر است و تواتر است و حتی ساعت پرواز را هم به دست باورم باید پیش بینی کارها را بکنم، می‌دانم در ساعتی که پرواز انجام می‌شود، رساندن عکس به روزنامه و انکس جزییات چگونگی انجام این حادثه مهم معقول نیست از این رو از فرصتی که پیش آمد استفاده کردم و عباس مزده بخش رئیس شعبه صفحه بندی و مسئول آرایش صفحه اول روزنامه را به کنج خلوت می‌کشم و با او به صحبت می‌نشینم.

در مدتی قبل مساله تیر اول روزنامه در روز رفتن شاه فکر مرا به خود مشغول کرده است. همان دو کلمه را روی یک تکه کاغذ کوچک نوشتم و دالم دست مسئول فنی و پرسیدم، می‌توانی این دو کلمه را با دستک «گران» بطوری بزرگ کنی که تمام عرض بالای صفحه اول را بپوشاند؟ یک خور و گفت تمام شد؟ گفتم نه می‌شود اما فقط یک پین من و تو باشد می‌توانم کار را با چند ناایلیم ضمناً هم خودت در آرشو بگذرد و یک عکس از شاه و فرح با بالیاں زمستانی در فرودگاه مهرآباد را پین کنی که پشت به دوربین در حال نزدیک شدن به هواپیمای نشانشان دهد. طوری باشد که دارند می‌روند و می‌شوند آن را هم سه ستونی بساز قیلت تیر و گورور را هم بعد از آنکه به من نشان دادی، بگذار در کشوری و درش را هم قفل کن. فکر نمی‌کنم زیاد در کشو بماند به عیاس مزده بخش اطمینان صد در صد داشتم. هنوز دو ساعت نگذشت بود که این بار او مرا به همان کنج خلوت کشاند و نمونه کار را نشان داد درست همان رنگ بود که خواسته بودم. خندیدم و از هم جدا شدیم. ۲۶ دی از همان اولین ساعات صبح، خبرهای رسیده از دربار، نخست‌وزیر، فرودگاه مهرآباد و منابع دیگر نشان می‌دهد که امروز خروج شاه قطعی است. مهم ترین قسمت تدارک کار امروز قبلاً دیده شده و فقط مسائلی نظیر استقرار خبرنگار و عکس در فرودگاه و نظایر آن باقی مانده است.

ناگهان صدای رئیس دفتر بلند شد که گوشی دیگری را به دستم داد و گفت: فردا صبح خبرنگار مستقر در فرودگاه را بشنیدم و کلماتش را به این شرح یادداشت کردم: «هواپیمای بوئینگ ۷۲۷ شهیار حامل شاه و فرح سر ساعت ۱۲:۴۰ از زمین بلند شد و من ادا مردم با چشم مسرع اوج گرفتن آن را در آسمان دنبال می‌کنم.»

گوشی را گذاشتم و عین جمله ای که می‌یادداشت کرده بودم در گوشه تلفنی که به داشنچیان ایرانی وصل بود با صدای بلند برای آن‌ها و همچنین جماعتی که دور میزم و در سالن تحریریه اجتماع کرده بودند قرائت کردم. صدای نماینده داشنچیان خطاب به دوستش با فریاد بلند شد: چیه ها خبر رسمی، شاه رفت.

غریب‌الدینی از آن یک سو به وسیله خط تلفنی از هزاران کیلومتر دورتر در آن آنجلس می‌نشیدم، و از سوی دیگر از اجتماعی که میان قیام‌مزدخ‌های جلب‌نظر می‌کرد که از پشت حلقه جمعیت با حرکات دست و سر و گردن می‌خواستند ما متوجه خود کنند.

وقتی دیدم چشمم به او افتاده است، فریاد زد: بریم؟! جواب دادم: برو کار اصلی‌اش را در صفحه اول برای نخستین بار روز روزتر انجام داده بود.

پیش‌نویس: تیرهای انقلاب چگونه زده شد؟ امهدی الوالحسنی شاه در سفری بازگشت، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

